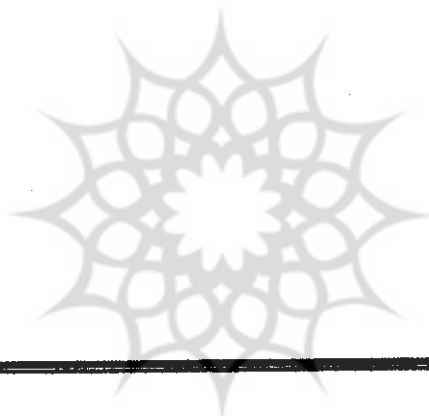


نظریه مرجع‌گزینی و یک مقوله فارسی

سید علی میرعمادی
دانشگاه علامه طباطبائی



چکیده:

نظریه‌ها و ره‌پانتهای زبان‌شناسی با روندی باور نکرده‌ی و سریع در حال ظهورند و این تغییرات چنان شتابزده و سریع است که ردیابی آنها عملاً با مشکل روبروست. نظریه حاکمیت و مرجع‌گزینی که ریشه در نحوایکس-تیره دارد و خدای نوبه حساب نمی‌آید اما هنوز عرصه و میدان بسیاری از زمینه‌های تحقیقی است. در این مقاله، مثالهایی از زبان فارسی آمده است تا ضمن معرفی و مروری بر این نظریه، حد محدودیت آن نیز محک زده شود. مقوله‌های نحوی که سبب ساز دستوری یا نا دستوری بودن جمله‌ها هستند مورد بررسی قرار گرفته‌اند و نمونه‌هایی از زبان فارسی که علی‌الظاهر برای قواعد جهان شمول و تعمیم آنها مشکل‌آفرین هستند مورد مذاکره و بررسی قرار گرفته‌اند. در نهایت چهارچوبی از نمودار ساختاری گروه‌های اسمی در زبان فارسی ارائه گردیده و گسترش آنها به صورت گروه‌های آویزه‌ی اسمی مطرح گردیده است.

مقدمه:

از بحث، پیرامون نارساییهای دستورهای ساختاری سالها گذشته و پرداختن به آن در این برهه از زمان

رجعت به گذشته‌ی بی است که بارها مرور شده است. پس در این مقاله‌ی مختصر جای بحث آن نیست و از آن می‌گذریم. دستور زایشی (چامسکی ۱۹۵۷) این هدف را دنبال می‌نمود که در یک بررسی زبان شناختی، بدواً باید جمله‌های نادرستی از جمله‌های دستوری باز شناخته شود و آنگاه تحقیق بر جمله‌های دستوری انجام پذیرد (ص ۱۳). در ارتباط با این مقوله، یک سری قاعده‌های سازه‌ی مدون گردید و نوعی مکانیسم گشتاری نیز به آن افزوده شد (چامسکی، ۱۹۶۵) تا بر مبنای آن بتوان به جمله‌های دستوری و مقبول دست یازید. هر چند زبان انگلیسی میدان وسیعی برای تحقیقات زبان شناختی قلمداد و عرصه‌ی تبعات بسیار گردید، مع هذا هدف اصلی آن بود که این قاعده‌ها به شکلی جامعیت یابند که بتوانند همه زبانها را زیر پوشش توجیهی قرار دهند.

دستورهای زایشی-گشتاری بدوی، هرچند نسبت به دستورهای پیش از خود از کفایت بالاتری برخوردار بودند (کفایت توصیفی) لکن هنوز به حد کفایت توضیحی نرسیده بودند. در حقیقت معیار متقنی در دست نبود تا بر مبنای آن بتوان صحت یک قاعده را محک زد. از طرف دیگر فراوانی و تنوع گشتارها مانع از اعمال اصل تعمیم بود. در نهایت محدودیتهای قاعده‌های گشتاری مطرح و سرانجام به دستیابی تعمیمها منتهی گردید (راس ۱۹۶۷ و چامسکی ۱۹۷۰).

نظریه حاکمیت و مرجع‌گزینی نحو زبان را بسط و گسترش داد و روش توجیهی و توضیحی را ملاک صحت دستوری دانست. نظریه روادیدی (Licence theory) که بر اساس آن حضور هر عنصر زبانی در ساختار زبان منوط به صدور مجوز است مطرح گردید (چامسکی ۱۹۸۶). در حقیقت، بر این اصل و باور تکیه شد که حضور یک عنصر زبانی در روستاخت زبان تابع حضور عنصر دیگری در همان زنجیره گفتار است که تحت شرایطی خاص تجلی می‌یابد. اصل مهم این است که این اصول کدامند و در چه شرایطی عمل می‌کنند؟ کدامیک از این شرایط جهان شمول هستند و کدامین آنها به زبانی خاص تعلق دارند و اگر یک زبان نسبت به سایر زبانها روش و عملکردی مغایر دارد این تفاوت از کجاست و چگونه پا می‌گیرد؟

در این مقاله، قصد بر آن است که ضمن بهره‌گیری از این اصول فراگیر که در زمینه‌ی نحو ایکس-تیره مطرح گردیده، ضمن مروری بر دیرینه‌ی این نظریه و به تبع آن آشنا نمودن خوانندگان به مقوله حاکمیت و مرجع‌گزینی، مشکلی را که زبان فارسی برای این نظریه مطرح می‌سازد مورد غور و بررسی قرار دهیم. طبیعی است که هر نظریه فقط یک «نظریه» است و بحث پیرامون صحت و سقم آن نه تنها مجاز بلکه مقبول و

مطلوب است.

۲- نحوه ی گردآوری اطلاعات

بدیهی است که نگارنده خود به زبان فارسی تکلم می‌کند و همچون سایر فارسی‌زبانان از «شم زبانی» خود بهره گرفته است. اما، امر تحقیق امری است که نمی‌تواند تنها بر پایه ی داده های محقق بنا نهاده شود. برای آن که این نقیصه برطرف گردد، جمله هایی که به نظر این نگارنده دستوری و یا نادرستی بوده اند در جمع تنی چند از دانشجویان ایرانی مقیم تگزاس و سپس در جمع تعدادی از دانشجویان ایرانی در دانشگاه علامه طباطبایی و دانشگاه آزاد اسلامی مطرح گردیده و میزان پذیرش و یا عدم پذیرش آنها محک زده شده است (مجموعاً ۲۰ نفر). در ارتباط با تعابیر و تفاسیر گوناگونی که از ارتباطات درون جمله یی نشات می‌گیرند در اصل بر توانش خود (به عنوان یک فارسی‌زبان) تکیه داشته‌ام هر چند در پاره یی از موارد نظر دانشجویان دوره های کارشناسی ارشد را نیز جویا شده‌ام.

۳- تاریخچه ی تحقیقات در زمینه ی مورد تحقیق

اکثر کتابهای دستوری که توسط دستور نویسان معاصر و متقدم فراهم آمده ساختگرایی را مطمح نظر قرار داده اند. توجیه به شیوه یی که در این مقاله آمده است چندان مطلوب نبوده است. غالباً نمای روساختی جمله ها مطرح بوده و تعریفهایی که از نکات دستوری ارائه گردیده عمدتاً در حد کفایت مشاهده یی عقیم مانده است. مقاله ها و تحقیقاتی که در دهه های اخیر و به تازگی مطرح شده و می‌شوند نوعی گریز از این سطح و میل به ارتقاء به سطوح بالاتر را منظور داشته‌اند. معین فر (۱۳۵۶) یکی از محققانی است که به این مقوله با دید متفاوتی برخورد نموده و چون به بحث مطروحه نزدیکی داشته است از آن سود برده ایم. اهمیت تحقیق معین فر به نقشی است که برای «درنگ» قایل شده و کمتر مسبوق به سابقه بوده است. مع هذا برای آشنا شدن به نوعی نگرشی که محققان متقدم بر مقوله گروههای «اسمی» و حالات آن داشته‌اند بر کتاب «اسم جنس و معرفه، نکره» تالیف محمد معین (۲۳۵۶) مروری داریم. محمد معین، ضمن مرور بر تعاریفی که کاشف، احمد خراسانی، قبنه‌ی و دیگران آورده‌اند، تعریفی از اسم ارائه می‌نماید که خلاصه ی آن چنین است:

اسم از لحاظ تعریف بر دو قسم است: نکره و معرفه

۱- نکره: اسمی را گویند که در نزد مخاطب معلوم و معین نباشد:

مردی را دیدم

کتابی نزد دوستی داشتم

نشانه ها:

۱- «ی» که به آخر اسم جنس افزایند: کتابی، مردی

۲- «یک» پیش از اسم جنس: یکی سخن نغز نگفتی به کس

۳- «یکی» پیش از اسم: یکی گریه، یکی مرد

گاه «یکی» را تنها آورند: یکی بر سر شاخ بن می برید که در این صورت به معنی شخصی و یا فردی است (ص ۷۷)

۲- معرفه: اسمی است که نزد مخاطب معلوم و معهود باشد. مثلا اگر کسی به مخاطب خود بگوید: عاقبت خانه را فروختم و دکانها را خریدم، معرفه به صورتهای ذیل بکار می رود:

۱- صورت اسم جنس با قرینه
مردی در بیابان دچار گرگی شد. مرد با گرگ جنگید و سرانجام گرگ را کشت.
(زیر خط ها از نگارنده است)

۲- گاه اسم را با «آن» و «این» معرفه سازند:

گفت پرو و این زن را بیاور (ص ۷۹)

بررسی کتابهای دستوری متقدمان و نیز برخی از معاصران چیزی بیش از آنچه به اختصار آمد بیان نمی دارند و در حوزه تحقیق حاضر نیز قرار نمی گیرند.

۴- نظریه مرجع گزینی^۱، يك مقوله فارسی و بهان يك مشکل

یکی از مقوله های مورد بحث در نظریه مرجع گزینی، اثبات و یا رد این قضیه و پاسخ به این سوال

است که که آیا ضمائر^۲ و مرجعواره‌ها^۳ در توزیع تکمیلی، هستند یا نه. به عبارت دیگر این سوال مطرح است که آیا ضمائر و مرجعواره‌ها باید در محدوده، حاکمیت^۴ خود مقید باشند یا آزاد و اگر قیدی در کار است چگونه و در چه ارتباط است و در چه شرایطی این قید باید حفظ شود؟

قبل از ادامه ی بحث، یادآوری می‌نماید که در این مقاله، ضمائر، در زبان فارسی، به کلماتی از قبیل من، تو، ما، شما، آنها، ایشان، مرا، ترا و غیره اطلاق می‌شود در حالی که برای صورتهای خودم، خودت، خودش و غیره و نیز عبارتهای «همدیگر» و «یکدیگر» از واژه «مرجعواره» استفاده شده است.

در نظریه مرجع‌گزینی که چامسکی (۱۹۸۱) ارائه نموده است، ضمائر و مرجعواره‌ها در توزیع تکمیلی هستند بدین معنی که ضمائر باید در محدوده ی حاکمیت خود آزاد ولی مرجعواره‌ها باید الزاما مقید باشند. طبیعی است که «چامسکی» به جستجوی قاعده یی بوده است که بتواند «جهان شموله^۵» بوده و در همه زبانها مصداق یابد. محدوده حاکمیت آن طور که چامسکی در کتاب خود (۱۹۸۱: ۱۹۸۱) آورده به صورت زیر توجیه شده است:

(۱) «الف» برای «ب» محدوده حاکمیت محسوب می‌شود اگر و تنها اگر:

۱- «الف» کوچکترین محدوده حاکمیت باشد و «ب» را در خود جای دهد.

۲- برای «ب»، حاکمی^۶ وجود داشته باشد.

۳- «الف» یا از مقوله «اسم» باشد و یا از مقوله «جمله»

اگر تعریف فوق را در نظر داشته باشیم، جملات زیر توجیه پذیراند:

(۲) الف- مردهای ایرانی ۱ خودشان ۱ را خیلی دوست دارند

ب- مردهای ایرانی ۱ آنها ۲ را خیلی دوست دارند

*ج- مردهای ایرانی ۱ آنها ۱ را خیلی دوست دارند.

ضمیر «آنها» باید در محدوده حاکمیت خود آزاد باشد در حالی که مرجعواره «خودشان» باید الزاما در همان مکان مقید باشد. علت این که جمله ی ۲(ج) با ستاره مشخص شده و در نتیجه غیر قابل قبول و به عبارتی تعبیر ناپذیر است به این لحاظ است که ضمیر «آنها» در محدوده حاکمیت خود به قید عبارت «مردهای

ایرانی» در آمده است. در جمله ۲ (ب)، ضمیر «آنها» نمی تواند مرجعی چون «مردهای ایرانی» داشته باشد. جمله وقتی می تواند مفهوم داشته باشد که ضمیر «آنها» به مقوله یی و رای جمله مربوط اشاره نماید. در جمله ی ۲ (الف)، مرجعواره «خودشان» الزاما به گروه اسمی «مردان ایرانی» مربوط می شود.

چامسکی در صفحه ۲۱۱ کتاب «مجموعه سخنرانیها در ارتباط با نظریه حاکمیت و مرجع گزینی» (۱۹۸۱)، تعریف فوق را در ارتباط با محدوده حاکمیت به شکل زیر تغییر می دهد:

(۳) «الف» برای «ب» محدوده حاکمیت محسوب می شود اگر و تنها اگر:

۱- «الف» کوچکترین محدوده حاکمیت باشد و «ب» را در خود جای دهد

۲- «الف» برای «ب» حاکم محسوب شود

۳- فاعلی در دسترس «ب» باشد

در این چهارچوب، «ب» می تواند هم ضمیر و هم مرجعواره باشد. هدف از این که در قاعده ی اول تغییراتی داده شد و به صورت (۳) در آمد این بود که بتوان به تممیم بیشتری دست یافت و توجیهی برای مثالهای (۵) پیدا نمود. قبل از پرداختن به مثال (۵)، تعریفی را که چامسکی از فاعل و یا فاعل در دسترس^۷ ارائه نموده به شرح زیر نقل می کنیم:

(۴) «الف» برای «ب» يك فاعل/فاعل در دسترس است اگر در نمایه گذاری^۸ مشترك، هیچکدام از

اصول دستوری نقض نگردد.

(۵) [علی فکر می کند که [عکس خودش] از مال من قشنگ تر است]

جمله

اگر تعریف شماره (۱) را ملاک قرار دهیم، آنچه در ابروهای میانی با عنوان گروه اسمی آمده است محدوده ی حاکمیت به حساب می آید و چنین انتظار می رود که «خودش» با «عکس» نمایه ی مشترك داشته باشند و از طرفی «خودش» در قید «عکس» باشد. اما يك نظر اجمالی نشان می دهد که «عکس» و «خودش» نمی توانند دارای نمایه ی مشترك باشند. پس الزاما مرجع برای مرجعواره «خودش» در داخل جمله اصلی که فراتر از گروه اسمی است قرار دارد و آن فاعل جمله اصلی یعنی «علی» است.

هوانگ^۹ (۱۹۸۳) معتقد است که تعریف ارائه شده با شماره (۳) فوق نیز خالی از اشکال نیست.

نظری به جمله های زیر موید این قضیه است. جهت توضیح بیشتر جمله های انگلیسی زیر را که او ارائه نموده

نقل می‌کنیم و معادل فارسی هر کدام را در پرانتز می‌آوریم.

6. a. The children saw their pictures

(بچه‌ها عکسهایشان را دیدند)

b. The children saw pictures of them

(بچه‌ها عکسهایی از آنها را دیدند)

c. The children saw each other's pictures

(بچه‌ها عکسهای یکدیگر را دیدند)

d. The children saw pictures of each other

(بچه‌ها عکسهایی از یکدیگر را دیدند)

مشاهده می‌شود که ضمائر (جمله‌های 6a و 6b) و مرجعواره‌های (جمله‌های 6c و 6d) با یکدیگر در توزیع تکمیلی نیستند. قاعده (۳) فوق‌پیش‌بینی می‌کند ضمائر «their» و «them» (در جملات 6a و 6b) نباید با عبارت the children نمایه مشترک داشته باشند در صورتی که تعبیری که از دو جمله فوق‌الذکر داریم خلاف این پیش‌بینی است. برای احتراز از مانعی که بوجود آمده است، هوانگ (۱۹۸۳:۵۵۷) تعریف زیر را برای مقوله حاکمیت ارائه می‌دهد و معتقد است که نیازی نیست ضمائر در ارتباط با «فاعل» در دسترس آزاد باشند:

(۷) «الف» برای «ب» محدوده حاکمیت محسوب می‌شود اگر و تنها اگر:

۱- «الف» کوچکترین محدوده‌ی در برگیرنده «ب» باشد.

۲- برای «ب» حاکمی وجود داشته باشد

۳- فاعلی در دسترس باشد

۴- و اگر «ب» به صورت مرجعواره است، فاعل در دسترس آن باشد

حال اگر با این تعریف به جمله‌های (۶) فوق‌نظر کنیم، متوجه می‌شویم که عبارت pictures of them در جمله 6a برای ضمیر them يك محدوده حاکمیت است زیرا در آن محدوده، "of" که يك حرف اضافه است بر "them" حاکمیت دارد و کلمه pictures نقش فاعل را دارد. چون کلمه them ضمیر است، نیازی به در دسترس بودن فاعل ندارد. در اینجا، منظور از در دسترس بودن، امکان وجود هم‌مصدق/هم‌مرجع^۱ است. از سوی دیگر در جمله (6d)، گروه اسمی pictures of each other نمی‌تواند برای مرجعواره each other يك

محدوده حاکمیت بحساب آید زیرا، اگر چه حرف اضافه Of بر مرجعواره فوق حاکمیت دارد و فاعل یعنی کلمه picture هم موجود است، مع هذا فاعل نمی تواند در دسترس مرجعواره باشد چون اصل (۴) (از قاعده ۷) را نقض می کند و آن به اصل «نمایه- در- نمایه»^{۱۱} معروف است. بدین ترتیب محدوده ی حاکمیت برای مرجعواره ی each other باید الزاما کل جمله باشد که در آن مطابقت (شمار، جنس، شخص)^{۱۲} هم نمایه با عبارت the children برای مرجعواره يك فاعل در دسترس به حساب می آید. چون مشخصه ها در اثر فاعل منعکس است، در این مورد می توان به جای each other از مرجعواره themselves استفاده کرد و در توجیه آن همین تحلیل را ارائه داد.

نظریه مرجع گزینی بنا به تعریفی که چامسکی در کتاب خود «دانش زبان: ماهیت، اصل و کاربرد آن» (۱۹۸۶) آورده است ضمائر و مرجعواره ها را در توزیع تکمیلی نمی داند. او پیشنهاد می کند که ضمائر در محدوده موضعی^{۱۳} خود آزاد ولی مرجعواره ها در همان محدوده مقید هستند و این محدوده است که کوچکترین مقوله حاکمیت را تشکیل می دهد (ص ۱۶۶). تعریفی که چامسکی در صفحه ۱۶۹ همان کتاب ارائه می نماید نقش مهمی ایفا می کند و در اینجا عینا نقل می شود:

«محدوده حاکمیت يك «مجموعه کاربردی کامل»^{۱۴} است. بدین معنی که تمام کاربردهای دستوری منطبق بر «سر عبارت»^{۱۵} در آن تجلی می یابد: متممها الزاما از طریق قاعده های سازه یی و فاعل که وجودش اختیاری است - مگر حضورش مجوز پذیرش گزاره باشد- در تعریف منعکس می شوند. بدین ترتیب محدوده موضعی برای يك مرجعواره و یا ضمیر «الف» حداقل «مجموعه کاربردی کامل» است که در آن يك حاکم واژگانی وجود دارد و این دو در مجموع «کوچکترین محدوده حاکمیت» را برای «الف» بوجود می آورند.»

چامسکی در صفحه ۱۷۱ همان کتاب قید می کند که «محدوده حاکمیت» برای عبارت «الف» حداقل «مجموعه کاربردی کامل» است که در برگیرنده يك حاکم برای «الف» است که در آن «الف»، با نوعی نمایه گذاری، وجود نظریه مرجع گذاری را توجیه^{۱۶} می کند. مثال فارسی زیر نمونه یی است تا بتوان بر مبنای آن تعریفهای فوق را توجیه و درک آنها را آسان تر ساخت:

(۸) الف- [بچه‌ها] داستانهایی در باره‌ی یکدیگر [شنیدند]

جمله گروه اسمی

ب- [بچه‌ها داستانهایی] در باره‌ی آنها [شنیدند]

جمله گروه اضافه‌یی

در جمله ۸(الف)، قسمتی که با جمله - درونه‌ای^{۱۱} آمده است محدوده حاکمیت را برای مرجعواره «یکدیگر» تشکیل می‌دهد زیرا مرجعواره «یکدیگر» نمی‌تواند با «داستانهایی» هم نمایه^{۱۲} باشد و علت آن این است که «داستانها» به لحاظ نقض اصل «نمایه-در-نمایه» نمی‌تواند «قید گزار»^{۱۳} بالقوه باشد. در جمله ۸(ب)، اضافه- درونه‌ای^{۱۴} درون جمله برای ضمیر آنها محدوده حاکمیت محسوب می‌شود. زیرا به راحتی می‌تواند نظریه مرجع‌گزینی را توجیه نماید. حرف اضافه «در باره» حاکمیت دارد. از طرفی «آنها» به لحاظ آن که «ضمیر» است مقید به وجود یک مرجع بالقوه نیست.

زبان فارسی مشکلی برای نظریه مرجع‌گزینی

حال توجه خود را به این امر معطوف می‌نماییم که نظریه مرجع‌گزینی در زبان فارسی چگونه عمل می‌کند. ابتدا جمله‌هایی از زبان فارسی شاهد می‌آوریم و سپس به توجیه آنها می‌پردازیم. آنگاه سعی می‌کنیم ساختارهایی مناسب برای آنها ارائه دهیم.

(۹) الف- * علی ۱ او را ۱ دوست دارد

ب- علی ۱ او را ۲ دوست دارد

در جمله‌های فوق، ضمیر «او» سوم شخص مفرد است ولی «علی» و «او» الزاماً نمی‌توانند هم نمایه و هم مرجع باشند. طبق یک اصل کلی انتظار داریم که «او» به لحاظ این که ضمیر است در قید «قید گزار» نباشد. چون این «قید» در جمله ۹(الف) حاصل آمده است بنابراین جمله «نادستوری» است. آزاد بودن ضمیر «او را» در جمله ۹(ب) دستوری بودن آنرا تضمین می‌نماید.

(۱۰) الف- علی ۱ خودش ۱ را دوست دارد

* ب- علی ۱ خودش ۲ را دوست دارد

جمله

جمله

در این جمله، ضمیر «آنها» در جمله متمم در محدوده ی حاکمیت خود آزاد است و بنابراین می تواند یا مرجع خود را از جمله اصلی انتخاب نماید و با آن هم نمایه باشد که در این صورت مرجع «آنها» فاعل جمله اصلی است و یا مرجعی از جهان برون یا به اصطلاح از «گفتمانی» اختیار نماید. اما ضمیر «آنها» در جمله وابسته نمی تواند با «علی» که نزدیکترین فاعل بالقوه است هم نمایه باشد زیرا از نظر شخص و شمار با یکدیگر مطابقت ندارند. از طرفی رابطه آمریت^{۳۲} مخدوش شده است.

در اینجا به مشکل دیگری برمی خوریم که به نظر می رسد همانند جمله ۱۰ (ج) ناقص برخی از اصول نظری فوق باشد.

(۱۴) [آنها] از علی ۲ می خواهند که [خودش ۲ را دوست داشته باشد] []

جمله

جمله

مرجعواره «خودش» در جمله پیوسته است. فعل «دوست داشتن» بر «خودش» حاکم است و از طرفی به «خودش» نقش می دهد ولی فاعل در دسترس در محدوده حاکمیت وجود ندارد. بنابراین «خودش» باید به دنبال نزدیکترین فاعل باشد که در این صورت «علی» است. مشکلی که باقی می ماند این است که عبارت «از علی» یک «گروه اضافه یی» است و «خودش» نمی تواند با بخشی از یک گروه هم نمایه باشد و با بخش دیگری از آن نباشد.

جمله (۱۵) نیز برای این نظریه تولید اشکال می کند:

(۱۵) [آنها از علی می خواهند که [Ø یکدیگر را دوست داشته باشند]]

جمله

جمله

(۱۶) [آنها از علی می خواهند که [اجازه دهد(که) [Ø یکدیگر را دوست داشته باشند]]]

جمله ۳

جمله ۲

جمله ۱

بر جمله (۱۵) دو تعبیر مترتب است. به یک تعبیر «یکدیگر» با مجموعه [علی+آنها] هم مرجع است و از طرفی به تعبیر دیگر، با [علی+عده یی دیگر(در گفتمانی)]. اگر این تفسیرها معتبر باشد علت دوگانگی تفسیر مشخص نیست. تنها تفسیری که بر جمله (۱۶) متصور است این است که جایگاه تهی در جمله تابعی ۳ با «آنها» در جمله اصلی ۱ هم مرجع و باید بالطبع با «یکدیگر» هم نمایه باشد. نقش جمله ۲ در کم کردن

تعداد تفسیرها قابل تامل است. حال اگر جمله شماره (۱۶) فوق را به صورت جمله (۱۷) تغییر دهیم شاهد تفسیر دیگری خواهیم بود:

(۱۷) [ما از علی می خواهیم که [اجازه دهد(که)] Ø یکدیگر را دوست داشته باشند]]
 جمله ۱ جمله ۲ جمله ۳

در جمله (۱۷)، جایگاه تہی در جمله ۳ نه می تواند «علی» را به عنوان مرجع اختیار کند و نه «ما» را زیرا از نظر شمار و شخص با «علی» و از نظر شخص با «ما» هم نمایه نیست. پس الزاما باید مرجع خود را از «گفتمانی» اختیار نماید و این امر باعث می شود که میدان عملکرد قواعد ساختاری به فراتر از جمله نیز کشانده شود که در آن صورت باید قواعد دیگری حد و مرز این فرانگری را مشخص نمایند. جمله (۱۸) نیز تاییدی بر این گفته است که مرجع گزینی به صورت گسترده و گاه بی اختیار عمل می کند.

(۱۸) [ما از علی می خواستیم که [Ø یکدیگر را دوست داشته باشند]]
 جمله ۱ جمله ۲

جایگاه «تہی» مرجعی مرکب از [علی] و [آنها] (در گفتمانی) دارد.

حال جمله شماره (۱۹) را مورد بررسی قرار می دهیم. خوانندگان خود آنرا با جمله های پیشین مقایسه خواهند کرد:

۱۹) * [آنها] می خواهند علی ۲ [یکدیگر را دوست داشته باشند]]
 جمله جمله ۳ + ۲/۲/۱

جمله (۱۹) به هر تعبیر نادرستی است زیرا مرجعواره «یکدیگر» نمی تواند با نزدیکترین فاعل که «علی» است از نظر شمار مطابقت داشته باشد. همین امر در مورد «آنها» و «یکدیگر» نیز مصداق می یابد.

(۲۰) ؟ [آنها] می خواهند [یکدیگر و علی] [را دوست داشته باشند]
 جمله گ-اسمی

(۲۱) * [آنها] می خواهند [علی و یکدیگر] [را دوست داشته باشند]
 جمله گ-اسمی

بسیاری از گویشران در پذیرفتن و یا نپذیرفتن جمله (۲۰) مردد هستند (از همین جهت با علامت؟ مشخص شده

است) اما نادرستی بودن جمله (۲۱) را تأیید می کنند^۳

حال به جمله های زیر توجه نمایید:

(۲۲) * الف- آنها [شایعاتی در باره ی آنها] شنیدند.
 گ-اسمی

ب- آنها_۱ [شایعاتی در باره ی آنها_۲] شنیدند.

گ- اسمی

ج- آنها_۱ [شایعاتی در باره ی خود_۱] شنیدند.

گ- اسمی

(۲۳) الف- آنها_۱ [شایعاتی در باره ی خودشان_۱] شنیدند

گ- اسمی

ب- آنها_۱ [شایعاتی در باره ی خودشان_۲] شنیدند (و نه در باره ی برادرانشان)

گ- اسمی

(۲۴) الف- آنها_۱ [شایعاتی در باره ی یکدیگر_۱] شنیدند

گ- اسمی

* ب- آنها_۱ [شایعاتی در باره ی یکدیگر_۲] شنیدند

گ- اسمی

(۲۵) الف- معلمان_۱ [شاگردان_۲ خود را_۱] دوست دارند

ب- معلمان_۱ [شاگردانشان_۱ را] دوست دارند

* ج- معلمان_۱ [شاگردان_۲ خود_۳ را] دوست دارند

د- معلمان_۱ [شاگردانشان_۲ را] دوست دارند

ه- معلمان_۱ [شاگردان_۲ یکدیگر_۱ را] دوست دارند

و- معلمان_۱ [شاگردان_۲ همدیگر_۱ را] دوست دارند

* ز- معلمان_۱ [شاگردانشان_۲ یکدیگر_۱ را] دوست دارند

ج- معلمان_۱ [شاگردانشان_۱ یکدیگر_۲ را] دوست دارند.

علت این که جمله ۲۲ (الف) نادرستی است این است که حرف اضافه ی در باره ی برای ضمیر

« آنها » يك حاکم است . « شایعات » دارای نقش فاعل است و می تواند قید گزار ضمیر باشد. چون ضمیر نباید

در کوچکترین محدوده ی حاکمیت در قید « قیدگزارى » باشد و در حالت فوق « مقید » است پس جمله طبق

قاعده باید نادرستی باشد. علاوه بر این اصل نمایه - در- نمایه نیز نقض شده است. طبیعی است جمله ۲۲(الف) می تواند صحیح باشد اگر ضمیر «آنها» در اسم -درونه^{۲۴} نوعی ضمیر «دلبخواهی»^{۲۵} بوده و مرجع آن در گفتمانی باشد که در آن صورت به شکل جمله ۲۲ (ب) است. مشکل اساسی در جمله ۲۲(ج) است زیرا شرایط محیطی و آرایش جمله دقیقا همانند ۲۲ (الف) است. نظریه، مرجع گزینی پیش بینی می کند که آن جمله باید نادرست باشد. علیرغم انتظار، جمله «دستوری» است. مقایسه جمله های ۲۳ (الف) و (ب) نیز مزید بر مشکل قبلی است با این تفاوت که در جمله ۲۳(ب) تکیه قوی بر مرجعواره «خودشان» واقع شده که چنین تکیه یی در مکان مشابه در جمله ۲۳(الف) متصور نیست. پس عامل «تکیه» نیز توانسته است کاربرد نحوی داشته باشد. مقایسه جمله های ۲۴(الف) و ۲۴(ب) حکایت از مشکلی دیگر دارد. قرار دادن تکیه قوی بر مرجعواره جمله ۲۴(ب) نیز نمی تواند جمله را از «نادرستی» بودن نجات دهد. بنابراین به نظر می رسد که رفتار نحوی مرجعواره های انعکاسی و مرجعواره های دوسویه^{۳۳} باید علی الاصول متفاوت باشد. جمله های ۲۵(الف) و ۲۵(ب) توجیه پذیراند زیرا «خود» و «پسوند» -شان» مرجعواره نیستند بلکه جزء ضمایر به حساب می آیند. بنابراین آزاد بودن آنها در ابرو- اسم که شرط لازم ضمایر است حاصل است و جمله ها طبعاً باید «دستوری» باشند.

حال سوال این است که اگر «خود» در جمله ی ۲۵ (الف) ضمیر است، پس چرا آزاد بودن «خود» در جمله ۲۵(ج) جمله «نادرستی» به دست می دهد؟ جمله ۲۵ (ب) توجیه پذیر است. سوال دیگر این است که چرا جمله ۲۵ (ز) نادرست است؟ پاسخ این است که در يك مقوله حاکمیت، يك مرجعواره ی مقید و يك ضمیر آزاد نمی توانند همزمان وجود داشته باشند. آرایش جمله یا باید به صورت جمله ۲۶ (الف) باشد و یا ۲۶(ب):

(۲۶) الف- معلمان [شاگردانشان] را دوست دارند.

۲

ب- معلمان [یکدیگر] را دوست دارند.

جمله ۲۵ (ح) در صورتی می تواند تفسیر پذیر باشد که قبل از گروه اسمی «شاگردانشان» درنگی^{۳۷} وجود داشته باشد. در این صورت «معلمان» در جایگاه A قرار نگرفته بلکه در جایگاه A- تیره است. يك قاعده

زبان‌شناسی که فعلاً مورد بحث ما نیست، الزام می‌کند که قید گزار باید در جایگاه A باشد و نه A - تیره. برای حل مشکلاتی که با آن روبرو بوده ایم، شاید بتوان به دو راه توسل جست. اول این که تصور کنیم که مرجعواره‌ها در سطح منطقی^{۳۸} عمل می‌کنند. دوم این که به وجود یک مقوله کاربردی با عنوان «آویزه‌ی اسمی»^{۳۹} قایل شویم که گروه اسمی را در خود جای می‌دهد.

چامسکی (۱۹۸۶) بر این تصور است که مرجعواره‌ها حاصل نوعی حرکت^{۴۰} هستند که در «سطح منطقی» عمل می‌نماید. بدین ترتیب رابطه‌ی «قیدی» (binding) بین مرجعواره و مرجع^{۴۱} آن یک درجه تخفیف یافته و به صورت یک رابطه‌ی بین مرجعواره و اثر^{۴۲} آن در می‌آید. طبق اصل مقوله‌ی تهی^{۴۳}، در چنین حالتی رابطه‌ی موجود نوعی رابطه‌ی حاکمیت مطلق^{۴۴} است. به عبارت دیگر، طبق این نظریه اصل مقوله تهی ایجاب می‌کند مقاله‌های تهی در حاکمیت مطلق باشند. منظور از «حاکمیت مطلق» این است که حاکم باید از طبقه‌ی واژگانی بوده (یعنی «سر»^{۴۵} بر متمم خود حاکمیت واژگانی داشته باشد) و یا حاکمیت از نوع مرجعی^{۴۶} باشد. در صورت اخیر می‌گوییم که «الف» می‌تواند «ب» را در حاکمیت مرجعی خود داشته باشد اگر «الف» و «ب» هم نمایه باشند و هیچ «راه‌بندی»^{۴۷} بر سر راه «الف» و «ب» موجود نباشد.

بر مبنای این تعریف، چامسکی (۱۹۸۶) پیشنهاد می‌کند که مرجعواره‌ها، در سطح «صورت منطقی»^{۴۸} به جزء صرفی^{۴۹} پهلوشین^{۵۰} شده و اثری از خود باقی می‌گذارند. آنچه به حاکمیت مطلق در می‌آید «اثر» بجا مانده است. حال اگر حاکمیت مطلق مصداق یابد جمله «دستوری» است و اگر آن حالت حاصل نشود جمله «نادستوری» است. این نظریه می‌تواند تفاوت بین جمله ۲۷ (الف) و ۲۷ (ب) را توجیه نماید:

(۲۷) الف- استادان شایعاتی در باره‌ی یکدیگر شنیدند.

* ب- استادان فکر می‌کردند که خودشان خوشحالند (بدون تکیه روی «خودشان»)

جمله ۲۷ (الف)، در سطح «صورت منطقی»، ساختاری چون (۲۸) دارد:

(۲۸) استادان [یکدیگر] ۱- جزء صرفی [در باره «تهی»] ۲ شایعاتی شنیدند.

گروه اضافه‌یی

در این ساختار، اثر مرجعواره (یعنی مقوله «تهی») بوسیله حرف اضافه «در باره» که موجودیت واژگانی دارد

به حاکمیت در آمده است. پس، انتظار می رود که «دستوری» باشد. اما «صورت منطقی» جمله ۲۷ (ب) به شکل ساختار (۲۹) است:

(۲۹) [استادان خودشان ۱- جزء صرفی فکر می کردند که [«تهی» ۱ خوشحالتند]]
جمله

در این مورد، جزء «تهی» به حاکمیت واژگانی در نیامده و بنابراین حاکمیت مطلق صورت نگرفته است. بدین معنی که در جمله- ابرو حاکمی که بتواند حاکمیت مطلق داشته باشد وجود ندارد. از طرفی گروه فعلی جمله اصلی که «اثر» تهی را نیز در بر می گیرد «راه بندی» بر سرراه محسوب می شود و مرجع یعنی «استادان» نمی تواند بر جزء تهی حاکمیت مرجعی یابد.

بدین ترتیب، نظریه «حرکت در صورت منطقی» اصل اول نظریه مرجع گزینی را (معروف به اصل A) که ملزم می دارد مرجعواره در محدوده ی خاصی مقید باشد تخفیف می دهد.

ساخت گروه آویزه ی اسمی (Determiner Phrase)

«ابنی»^{۴۰} (۱۹۸۷) پیشنهاد می کند که نوعی مقوله کاردگری^{۴۱} فرض شود که گروه اسمی در آن جای گیرد. در این بخش، توجه خود را به این ساختار در زبان فارسی و تبعات آن معطوف می داریم. اما قبل از آغاز بحث، تجزیه و تحلیل محمد جعفر معین فر (۱۳۶۵/۱۹۷۷) را در ارتباط با معرفه و نکره در زبان فارسی مطرح ساخته به اجمال از نظر می گذرانیم و آنگاه دنباله بحث را پی می گیریم. یافته های «معین فر» در تجزیه و تحلیل این مقاله راهگشاست.

«معین فر» معتقد است که «در زبان فارسی طبقه حرف تعریف وجود ندارد لذا این نقش را جزء «ی» که از aiva- باستان آمده است بعهده دارد». به عبارت دیگر، این جزء، در شرایطی خاص نقش حرف تعریف نامشخص را ایفا می کند و در شرایط دیگر علامت معرفه اسم است. وی یادآوری می نماید که «در شرایط خاصی، نیامدن نشان^{۴۲} می تواند به مفهوم معرفه باشد و در شرایطی دیگر به مفهوم نکره». ویژگی تجزیه و تحلیل معین فر در این است که به «درنگ» (Pause) نقش اساسی می دهد (به جمله ۲۵ (ح) بالا مراجعه نمایید) و وجود یا عدم آنرا در شرایطی خاص نشانه ی معرفه و یا نکره می داند. علاوه بر این، به نظر وی، ضمائر اشاره «این» و «آن» که در پیشرو اسم قرار می گیرند نشانه ی معرفه اند و گاه حالت حشوی دارند.

معین فر، در توجیه تجزیه و تحلیل خود، چهار فرمول اساسی را پیشنهاد می‌کند و از ترکیب آن با «درنگ» و «بافت»^{۳۳} به عنوان ممیزه‌های نقش‌گرا، جمله‌هایی را که در آنها اسمها یا نکره و یا معرفه‌اند به عنوان شاهد می‌آورد. این چهار فرمول عبارتند از:

30. $\neg M. \neg C \longrightarrow \neg D$

31. $\neg M. C \longrightarrow D$

32. $M. \neg C \longrightarrow \neg D$

33. $M. C \longrightarrow D$

جدول زیر نیز که در مقاله‌ی ایشان آمده است این روابط را بهتر نشان می‌دهد:

	$\neg C$	C
34	$\neg M$	D
	M	D

توضیح این جدول چنین است. اگر نشانه‌ی [M] باشد اما بافتی نباشد، [C] اسم مورد نظر نکره است. اگر نشانه‌ی [C] نباشد و بافتی موجود باشد اسم مربوط معرفه است. اگر نشانه باشد و بافت نباشد اسم نکره است و اگر نشانه نباشد و بافت وجود نداشته باشد اسم معرفه است. اگر بخواهیم جدول «معین فر» را به صورت اجمالی و غیر رسمی بیان کنیم باید بگوییم که معرفه بودن اسم تابع بافت است چه نشانه‌ی [C] باشد و چه نباشد و نکره بودن اسم با عدم موجودیت بافت محرز است چه نشانه‌ی [C] باشد و چه نباشد. برای روشن تر شدن موضوع، چند مثال از مقاله «معین فر» انتخاب می‌کنیم^{۳۴}

(۳۰) کتاب خریدم

در این جمله بر سر «اسم» نشانی نیست و بافتی نیز وجود ندارد. پس «اسم» به صورت نکره است و می‌تواند در شمار «يك يا چند» تفسیر شود.

(۳۱) کتابی که خریدم...

واژه‌ی «کتاب» دارای نشانه‌ی «ی» است. «که» عامل بافت ساز است و دخالت می‌کند پس واژه‌ی «کتاب» معرفه است و بیش از يك تفسیر ندارد.

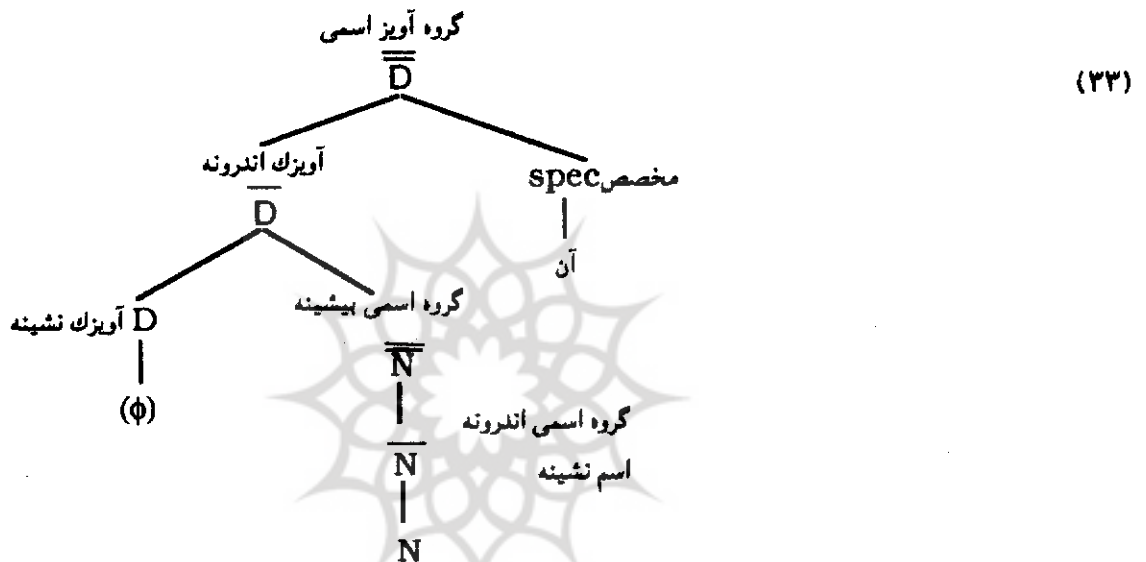
(۳۲) کتاب # این جااست

واژه‌ی «کتاب» پس‌اویز نشان ندارد. بافت وجود دارد و درنگ نیز بین واژه‌ی «کتاب» و واژه‌ی «این»

جا است» قرار گرفته است. بدین ترتیب «کتاب» الزاما معرفه است (نشانه ی درنگ علامت # است) ما در این جا این طبقه بندی و توجیه «معین فر» را می پذیریم و در بحثی که بعدا آغاز خواهد شد، نقش «درنگ» را بسیار حساس و مهم می دانیم.

بر مبنای نظریه «ابنی» (۱۹۸۷)، نمودار زیر برای گروه پیشرو اسمی (با تعریفی که در بالا ارائه شد)

پیشنهاد می شود: ***



توجه داریم که اگر نشان «ی» در جایگاه آویز نشینه ظاهر شود و جزو تهی را پر کند، وجود مخصص «آن/این» در رو ساخت زائد است مگر آن که به دنبال گروه آویز اسمی متممی آید که با نشان «که» بافت را مشخص کند. آنگاه طبق تعریفی که «معین فر» داده است، اسم در هر حال معرفه است. حال اگر جایگاه مخصص تهی و جایگاه آویز نشینه نیز بی نشان باشد دو حالت پیدا می شود: یا جایگاه «تهی» را درنگ می پوشاند و بافت را نشان دار می کند که در آن صورت اسم معرفه است و یا «درنگی» وجود ندارد و جایگاه تهی همچنان «تهی» است. در آن صورت جمله «نادستوری» است. برای مثال دو جمله زیر را با هم مقایسه کنید:

(۳۴) مرد # آمد

(۳۵) *مرد آمد

(۳۶) آن مرد آمد

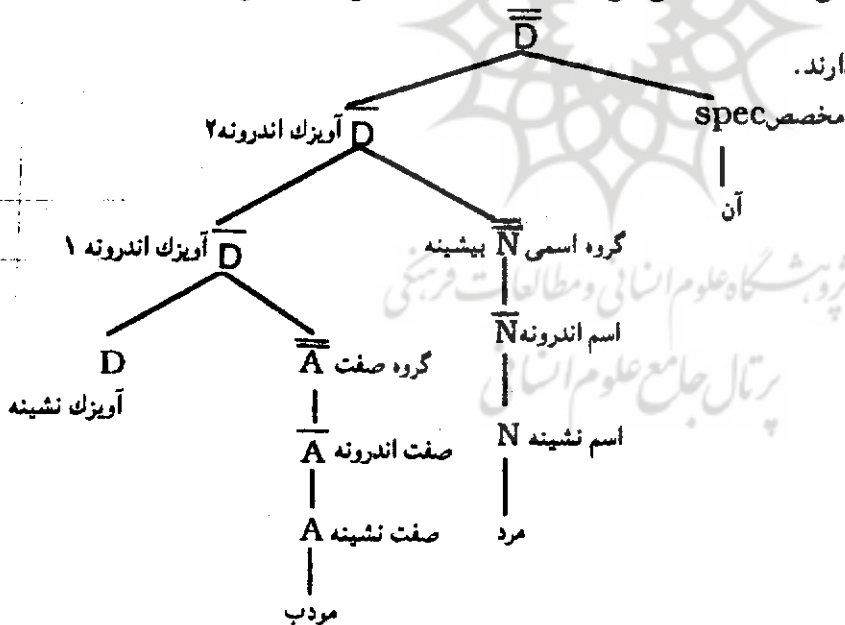
*۲ (۳۷) آن مرد # آمد

(۳۸) آن مرد # آمد (با تکیه مضاعف بر فعل «آمد»)

در جمله ی (۳۴)، درنگ (#) در جایگاه «تهی» ظاهر شده و به بافت حالت مشخص داده است. بنابراین اسم «مرد» معرفه است. اما در جمله ی (۳۵)، چون در جایگاه تهی «درنگ» وجود ندارد و جایگاه مخصص هم خالی است بنابراین جمله «نادستوری» است. جمله ی (۳۶) کاملاً روشن و دستوری است. جمله ی (۳۷) از آن جهت «نادستوری» است که مخصص «آن» وجود درنگ را حشو ساخته و در نظر بعضی از سخن‌گویان زبان ثقیل آمده است.^{۴۵} اما اگر جمله (۳۷) را به صورت جمله (۳۸) یعنی با «درنگ» و با تکیه قوی بر فعل «آمد» بخوانیم به طوری که فعل [a-ma:d] با دو سیلاب و [a] کشیده (:) و با تکیه قوی تلفظ شود جمله «دستوری» و قابل پذیرش است. علت آن است که در این حالت «آن مرد» در جایگاه (A) نیست بلکه در جایگاه A- تیره است.^{۴۶}

صفات در زبان فارسی به دنبال اسمی می آیند که توصیفشان می کنند ولی از نظر شمار، جنس و

شخص با اسم مطابقت ندارند.^{۴۷}



(۳۹) آن مرد مودب به مجلس وارد شد.

(۴۰) آن مردان مودب به مجلس وارد شدند.

(۴۱) آن مرد مودبی که به مجلس وارد شد محبوب همه است.

(۴۲) آن مردان مودبی که به مجلس وارد شدند محبوب همه هستند.

حال بپینیم نقش درنگ در جمله های بالا چگونه است. در جمله های (۳۹) و (۴۰)، اگر درنگ بین «مرد/مردان» و «مودب» قرار گیرد، «مودب» نقش صفت ندارد و به قید تبدیل می شود. در جملات (۴۱) و (۴۲) در جایگاه مشابه جمله های (۳۹) و (۴۰)، «درنگ» واقع نمی شود و افزودن آن به جمله، آنرا «نادستوری» می کند. «درنگ» می تواند در جمله های (۳۹) و (۴۰) پس از صفت «مودب» قرار گیرد بدون آن که به «دستوری» بودن جمله لطمه می بزند. توجه در این است که، در آن صورت، «آن مرد مودب» و «آن مردان مودب» به جایگاه A- تیره ارتقا می یابند و در ابتدای گروه «به مجلس وارد شد» نوعی جایگاه ضمیری «تهی» پیدا می شود و مطابقتی فعل با فاعل در حقیقت مطابقتی فعل با اثر فاعل است.

نظریه مرجع گزینی و حالت وابستگی ملکی در زبان فارسی

برای آن که به آرایش ساختاری وابسته های ملکی اشاره می داشته باشیم، عبارتهای زیر را در نظر بگیرید. بدیهی است در جهت ساده سازی از گروه فعلی جمله های بالقوه سخن نخواهیم گفت:

(۴۳) الف- سه کتاب پرویز

* ب- سه پرویز کتاب

* ج- پرویز سه کتاب

د- سه کتاب سودمند پرویز

* ه- سه پرویز سودمند کتاب

* و- سه سودمند پرویز کتاب

* ز- سه کتاب پرویز سودمند

ح- آن سه کتاب سودمند پرویز

* ط- آن کتاب سه سودمند پرویز

* ی- آن سودمند کتاب سه پرویز

* ک- آن پرویز کتاب سودمند سه

* ل- آن کتاب سودمند پرویز سه

- * م- آن سه سودمند کتاب پرویز
- * ن- آن سه کتاب سودمند پرویزی
- * ق- آن سه کتاب سودمندی پرویز
- * ر- آن سه کتابی سودمند پرویز
- * ش- آن سه‌ی کتاب سودمند پرویز
- * س- آنی سه کتاب سودمند پرویز

اگر عبارتهای فوق را با هم مقایسه کنیم نتایج زیر به دست می‌آید:

۱- آرایش اسم و وابسته ملکی به شکل زیر است.



۲- اگر نشانه «ی» را در ترکیبهای زیر اضافه کنیم عبارتهای زیر به دست می‌آید. بدیهی است

تعدادی از ترکیبها امکان پذیر نیست که با علامت * نشان داده شده است.

- | | |
|-------------------|----------------------|
| * الف- آن سه کتاب | سودمند پرویزی |
| * ب- آن سه کتاب | سودمندی پرویز |
| * ج- آن سه کتابی | سودمند پرویز |
| * د- آن سه‌ی کتاب | سودمند پرویز |
| * ه- آنی سه کتاب | سودمند پرویز |
| * و- آن سه کتاب | سودمند پرویزی که ... |
| ز- آن سه کتاب | سودمندی که ... |
| ح- آن سه کتابی | سودمند که ... |
| ط- آن سه کتابی | سودمند # که ... |

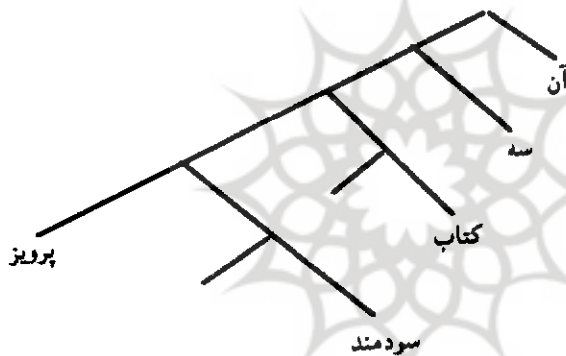
ی- آن سه کتابی که...

عبارتهای فوق نشان می دهند که نشانه ی «ی» با وجود «مالك»^{۴۸} در تباین است. بدین معنی که اگر «مالك» (Possessor) در گروه اسمی و وابستگی ملکی آن وجود داشته باشد، نشانه «ی» حشوی محسوب می شود.

۳- نشانه ی «ی» فقط می تواند (در صورت غایب بودن «مالك») یا به دنبال «اسم» بیاید و یا به

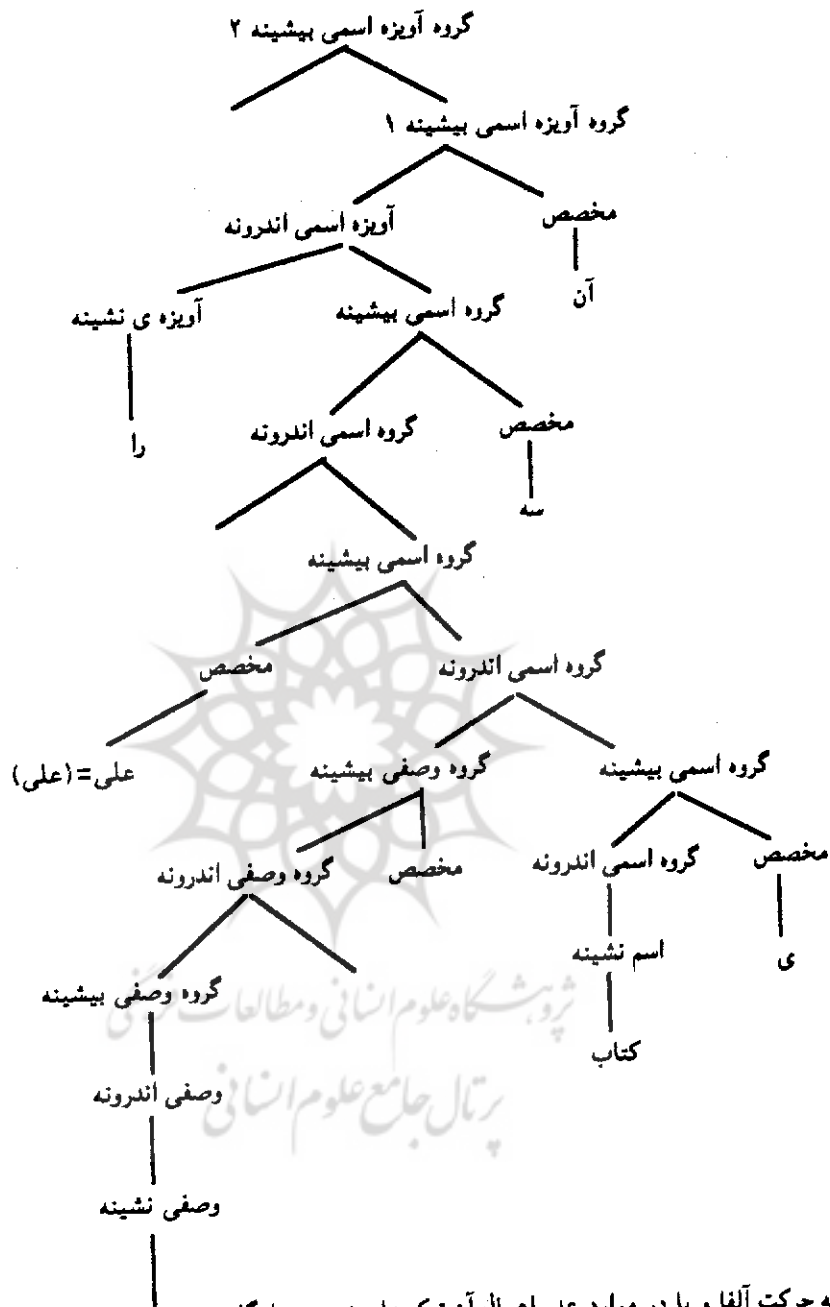
دنبال صفت^{۴۹}

با توجه به نتایج بدست آمده، آرایش اسم و وابسته ی ملکی را به شکل زیر تصحیح می کنیم.



اگر عبارت «کتاب پرویز»، به معنی «کتابی است که به پرویز تعلق دارد و یا در اختیار اوست» پس «پرویز» باید در جایگاه مخصص (specifier) قرار گیرد. و اگر وجود «مخصص» و نشانه «ی» وجود یکدیگر را تحمل نمی کنند، پس فرض معقولی است اگر تصور کنیم که نشانه «ی» نیز در جایگاه مخصص است. بنابراین در نمودار بالا، جایگاههای خالی نقش مخصص را دارند.

با الهام از چامسکی و دیگران نمودار زیر را در ارتباط با گروه اسمی با وابسته ی ملکی آن به شکل زیر فرض می کنیم.



با توجه به حرکت آلفا و یا در موارد عدم اعمال آن ترکیبهای زیر در جایگاه فاعل جملات ذیل قابل ردیابی و احصا شدنی است.

(۴۵) الف- دزد آن سه کتاب سودمند علی را برد

* ب- دزد آن سه کتاب سودمندی علی را برد

ج- دزد آن سه کتاب سودمندی را که روی طاقچه بود برد.

د- دزد آن سه کتاب علی را که تازه خریده بود برد.

ه- دزد آن کتاب علی را که پدرش به او داده بود برد.

و- دزد آن کتاب را که حسن به او داده بود برد.

در تولید جمله ۴۵- الف حرکت آلفا اعمال نشده است. جمله ۴۵- ب نادرستی است. و علت آن این است که مخصص (= ی) بدوا به جایگاه مخصص در گروه وصفی پیشینه کوچ کرده اما به علت پر بودن جایگاه مخصص در گروه اسمی (= علی) حرکت آن متوقف شده است. این اشکال در جمله ی ۴۵- ج برطرف شده است. ابتدا حرکت سر- به- سر انجام گرفته و چون جایگاه مخصص (= علی) خالی بوده است، حرکت آلفا متوقف نشده و مخصص (= ی) به مخصص (= تهی) نقل مکان کرده است. توجیه های فوق در مورد جمله های ۴۵- ه و ۴۵- و نیز مصداق می یابد.

نتیجه گیری

با توجه به نظریات مطرح شده و بررسی جمله های دستوری در مقابل جمله های نادرستی و رویت انحرافات و عدول نمونه های زبان فارسی از قاعده هایی که جهان شمول بودن آنها مطرح گردیده است به نتایج زیر می رسیم:

۱- به نظر می رسد که مرجع گزینی در سطح منطقی عمل می کند و به سطح آوایی بسنده نتوان کرد.

۲- در پاره یی از موارد، مرجع گزینی بی اختیار عمل می کند.

۳- فرایند مرجع گزینی گاه از قاعده های مرجع گزینی فراتر می رود و ردیابی آنها در سطح گفتمانی

میسر است.

۴- نقش عوامل زیر زنجیری بویژه «تکیه» و «درنگ» در تعیین مرجع برای مرجعواره ها و ضمایر

نقشی است اساسی و عمده. دستوری یا نادرستی بودن ساختارهای جمله تنها در گرو وجود قید گزار درون محدوده یی نیست و عوامل برون محدوده یی نیز دخالت دارند.

۵- علی رغم این انتظار که گروههای اسمی باید مرجعی برای ضمایر و یا مرجعواره ها باشند، بررسی

برخی از جمله هایی که نمونه های آنها نیز در این مقاله آمده است نشان می دهد که بخشی از يك گروه غیر اسمی (برای مثال گروه اضافه یی) نیز می تواند مرجع محسوب شود.

۶- در سطح گروه های اسمی به سازی دیگری نیز باید قایل بود که آنرا گروه آویزه ی اسمی پیشینه می توان نامید.

ضمیمه

محمد جعفر معین فر در مقاله ی «معرفه و نکره در فارسی» کوششی در بیان ریاضی فارسی ترجمه ماری اردهالی (آزاد گلی) راهنمای کتاب، جلد بیستم، ۱۳۵۶ (ص ۲۳۴ الی ۲۳۹) نظر خود را در ارتباط با معرفه و نکره در زبان فارسی چنین نقل می کند:

در زبان فارسی، طبقه حرف تعریف وجود ندارد لذا این نقش را جزء «ی» که از aiva- فارسی باستان آمده است بعهده دارد. این جزء ایفای نقش حرف تعریف نامشخص را برعهده (در شرایطی) و علامت معرفه اسم است (در شرایطی دیگر). برای نشان دادن رابطه ها، علائم زیر را بکار برده است:

نشانه = Marker = M = «ی»

بدون نشانه = \bar{M}

معرفه = D

نکره = \bar{D}

نقش بافت موثر نیست = \bar{C}

نقش بافت موثر است = C (را، که، # (درنگ))

در شرایط خاص، نیامدن نشان می تواند به مفهوم معرفه باشد و در شرایط دیگری به مفهوم نکره:

۱- «را» جزیی است دستوری که به طور عمده برای مشخص کردن مفعول صریح بکار می رود.

۲- «که» حرف ربطی است که جمله یی را به جمله دیگر ربط می دهد.

۳- «درنگ» و «را» وقتی تعیین کننده هستند که نبودن نشان مطرح باشد.

۴- «که» در زمانی تعیین کننده است که نشان مطرح باشد.

۵- «بافت» زمانی نقش خود را ایفا می کند که بین نشان و «که» «درنگی» باشد.

۶- کاربرد علامت جمع «ها/ان» هیچگونه تغییری در ساختمان این دو ارزش بوجود نمی آورد.

۷- ضمیر اشاره «این/آن» برای معرفه حالت حشو دارد.

۸- پسوند ا یا ا که در فارسی مکالمه بی برای تاکید بیشتر روی معرفه بودن اسم مثالهایی که معین

فر می آورد به شرح زیر است:

الف- «کتاب خریدن» (یک یا چند)

«سیگار کشیدن» (یک یا چند)

(نکره) $\text{TM.7C} \longrightarrow \text{TD}$

(با این توجیه که چون نشانه بی وجود ندارد و عبارت مورد نظر در بافت خاصی بکار نرفته است پس

الزاما «نکره» و یا «نامعرفه» است)

ب- «کتاب خریدم» (یک یا چند)

«سیگار کشیدم» (یک یا چند)

$\text{TM.7C} \longrightarrow \text{TD}$

(به مفهوم این که چون اسم مورد نظر بی نشانه است و در بافتی بکار نرفته است پس «نامعرفه» است)

ج- «کتاب را خریدم»

«سیگار را می کشم» («را» که عضو بافت است دخالت می کند و اسم را معرفه می سازد.

$\text{TM.C} \longrightarrow \text{D}$

(نشانه وجود ندارد. «را» نشانه ی بافت است. پس اسم معرفه است)

د- «کتابی خریدم»

«سیگاری کشیدم»

$\text{M.7C} \longrightarrow \text{TD}$

(نشانه (-ی) وجود دارد اما بافت وجود ندارد پس اسم «نامعرفه» است)

ه- کتابی که خریدم...

سیگاری که کشیدم...

$\text{M.C} \longrightarrow \text{D}$

(نشانه (-ی) موجود است. «که» نشانه ی بافت است پس اسم باید معرفه باشد) معین فر در ارتباط

با نقش «درنگ» چنین توجیه می‌کند و از مثالهای زیر در تایید نظر خود اقبال می‌نماید:

الف- کتاب این جا است (يك يا چند)

سیگار این جا بود (يك يا چند)

TM.C → TD

(«سیگار» و «کتاب» بدون نشانه اند. درنگی هم نیست. پس اسم نکره است)

ب- کتاب = اینجا است

سیگار = اینجا بود

TM .C → D

(کتاب» نشانه ندارد. بافت با درنگ همراه است. پس اسم معرفه است)

ج- کتابی این جا است

سیگاری این جا بود

TM .C → TD

(واژه های سیگار و کتاب دارای نشان هستند. بافت نقش موثر ندارد پس اسمها نکره هستند)

د- کتابی که این جا است

سیگاری که این جا بود

M.C → D

(اسمهای «کتاب» و «سیگار» دارای نشانه هستند. بافت ملموس است. پس اسمها معرفه هستند)

محمد جعفر معین با استفاده از يك عنصر فعلی (می‌کشد) و دو عنصر اسمی (صیاد و شیر) مثالهای

متعددی را ذکر می‌کند که در شرایط متفاوت معرفگی و نکرگی را به حالات مختلف بیان می‌دارند.

	صیاد	شیر	مثال
۱-	D	D	صیاد شیر می‌کشد
۲-	D	D	صیاد شیری می‌کشد
۳-	D	D	صیاد شیر را می‌کشد

صیاد شیری (را) که می کشد...	D	D	-۴
صیاد شیری را می کشد	D	D	-۵
صیاد شیری را که می کشد...	D	D	-۶
صیاد# شیر می کشد	D	D	-۷
صیاد شیری می کشد	D	D	-۸
صیاد شیر را می کشد	D	D	-۹
صیاد شیری (را) که می کشد...	D	D	-۱۰
صیادی که شیر می کشد...	D	D	-۱۱
صیادی که شیری می کشد...	D	D	-۱۲
صیادی که شیر را می کشد	D	D	-۱۳
صیادی که شیری (را) می کشد...	D	D	-۱۴

علاوه بر ارزشی که در بالا ذکر نموده، معین فر، جزء «ی» را دارای ارزش عددی «یک» هم می داند. کاربرد این جزء موجب حذف اجباری واژه «یک» در ابتدای کلمه است. آوردن همزمان هر دوی آنها (یک...ی) به ناستوری بودن جمله می انجامد. (نگارنده بر این عقیده است که این جمع بندی معین فر و تعمیم قاعده موضوعیتی ندارد زیرا جمله های ذیل دستوری هستند:

- ۱- يك کتابی خریده ام که لنگه اش در دنیا پیدا نمی شود.
 - ۲- يك توپی برات خریده ام که پسر شاه هم ندارد.
- معین فر در این مقاله جالب مطالب دیگری را نیز آورده است که خوانندگان را به اصل آن توصیه می نمایم.

پانوشتها:

- 1- Binding Theory
- 2- pronominals
- 3- anaphors
- 4- government category
- 5- Universal
- 6- governor

زیر نوشته های ۱ و ۲ و غیره نشان دهنده تطابق و یا عدم تطابق دو واحد مورد نظر از نظر جنس، شماره و شخص است.

*- علامت * نشان دهنده ی این امر است که جمله از نظر ساختاری و یا معنایی قابل قبول نیست.

** - در نظریه حاکمیت و قید، گاه از SUBJECT (با حروف بزرگ) استفاده می شود و این مقوله با subject (با حروف کوچک) متفاوت است. جهت رفع ابهام، هر کجا SUBJECT مراد باشد از کلمه فاعل (با زیر خط) استفاده شده است.

7- accessible subject

8- co- indexation

9- Huang

10- Co- referent

۱۱- [i- within-i] این اصل که تصور می شود يك اصل جهان شمول زبانی باشد مقرر می دارد ساختارهایی که در آنها

يك عنصر زبانی در درون يك عبارت دارای نمایه (index) یکسان با اصل عبارت وجود دارد، از نظر دستوری، غیر قابل قبول و یا به عبارتی «نادستوری» است.

12- Local domain

13- complete functional complex

14- head

15- satisfy

16- bracketed-s

17- co- indexed

18- binder

19- bracketed pp

20- strong stress

21- discourse

22- C-commanding (توضیح در صفحه های بعد آمده است)

۲۳- از مجموع ۱۰ گویشور ۲ گویشور جمله (۲۱) را همپایه جمله (۲۰) می دانند

24- Bracketed Noun Phrase

25- arbitrary

26- reciprocals

27- Pause

28- logical form

- 29- Determiner Phrase
- 30- movement
- 31- antecedent
- 32- trace
- 33- Empty Category Principle (ECP)
- 34- Proper government
- 35- head
- 36- antecedent government
- 37- barrier
- 38- inflectional
- 39- adjoin
- 40- Abney
- 41- functional category
- 42- marker
- 43- context

۴۴- در اصل مقاله مثال های بیشتری وجود دارد (به ضمیمه این مقاله مراجعه شود)

***بر خلاف «معین فر» که این/آن را با «نشان» برابر و یکی را حشو می داند، در نمودار فوق «آن» به عنوان مشخصه آمده است که با D رابطه ی خواهری (sisterhood) دارد. از طرفی جایگاه آویز نیز می تواند پر باشد. پراتنز در برگرفته ی جزء تهی اختیاری بودن آن را نشان می دهد، برای مثال در جمله ی «آن مردی که» دیروز آمده بود دوباره آمده است.

۴۵- يك نفر از گویشران جمله (۳۷) را «نادستوری» نمی داند اما به این که طبیعی نیست اذعان دارد.

۴۶- ممکن است بین گروه وصفی، صفت، صفت های تیره دار دیگری نیز وجود داشته باشد.

47- agreement

48- possessor

۴۹- جمله هایی چون «آن سه یی که چهار نشه کاری درست نمی شه» و امثال آنها اصطلاحی بوده و در چهارچوب روابط نحوی قابل بررسی نیست.

فهرست منابع:

- Abney, Steven. 1987. The English Noun Phrase in its Sentential Aspect. MIT Ph.D.diss.
- Chomsky, N. (1957). Syntactic Structure. Mouton, the Hague.
- Chomsky, N. (1965). Aspects of the theory of syntax. MIT Press, Cambridge, Mass.
- Chomsky, N. (1970). Remarks on nominalization. In Readings in English Transformational Grammar (R. Jacobs and P. Rosenbaum, eds.). Ginn and Co., Waltham, Mass.
- Chomsky, N. 1981. Lectures on Government and Binding. Dordrecht: Foris Pub.
- Chomsky, N. 1986. Barriers. Cambridge: MIT Press.
- Chomsky, N. (1986) Knowledge of Language: Its nature, origin and use. Prager, New York.
- Huang, C.-T.J. 1990. A note on reconstruction and VP movement. MS., Cornell Univ.
- Ritter, Elizabeth. 1988. "A Head- Movement Approach to Construction- State Noun Phrases" Linguistics 26.909-929.
- Rizzi, Luggi, "Relativized Minimality", MIT Press, 1990.
- Ross, J.R. (1967). Constraints on Variables in Syntax. Doctoral Diss. (published as Infinite syntax, Hillsdale, N.J. 1986).
- معین، محمد، «اسم جنس و معرفه و نکره». تهران: انتشارات امیر کبیر، ۱۳۵۶.
- معین فر، محمد جعفر. «معرفه و نکره در فارسی، کوشش در بیان ریاضی فارسی» ترجمه ماری اردهالی (آزاد کلی) راهنمای کتاب، جلد بیستم، ۱۳۵۶ (ص ۲۳۴ الی ۲۳۹).
- میرعمادی، سید علی. «رهیافت کمینگی». (ترجمه: چامسکی Minimality Approach). ۱۹۹۴ در دست چاپ.



پروشکاه علوم انسانی ومطالعات فرہنگی

پرتال جامع علوم انسانی